

<p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماى جمهوری اسلامى ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدى عرفاتى</p>		<p>حديث روز:</p> <p>از امام حسن(ع) سؤال شد: ترس چیست؟ فرمود: گستاخى بر دوست و گريزاز دشمن.</p>
<p>واحه:</p> <p>بسيار در دل آمد از اندیشه‌ها و رفت نقشى که آن نمى‌رود از دل نشان توست</p>		<p>سعدى</p>
<p>پنج شنبه ۲۴ تير ۱۴۰۰ ۴ ذى الحجه ۱۴۴۲ ۲ صفحه سال بيست و دوم - شماره ۵۹۸۸ استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - ديگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان Thursday - July 15, 2021</p>		<p>اوقات شرعى:</p> <p>اذان ظهر: ۱۳/۱۰ اذان مغرب: ۲۰/۴۱ اذان صبح (فردا): ۴/۸۸ طلوع خورشيد (فردا): ۶/۱۰۱</p>
<p>وضعيت آب و هوائ امروز</p>		<p>غروب آفتاب: ۲۰/۲ نيمه‌شب شرعى: ۰۰/۱۹ طلوع خورشيد (فردا): ۶/۱۰۱</p>
<p>حکمت ۱۲۷:</p> <p>❗ کسى که در عمل کوتاهى کند به اندوه دچار گردد و خداوند را به کسى که خدا را در مال و جانش نصيبى نباشد، نيازى نيست.</p>		<p>نهج البلاغه</p>

گفت‌وگو با حسن سلطانی، مجری و گوینده پیشکسوت خداپرستی بدون عشق یعنی داعش

❗ بای بسم!...	❗ علی‌مظاهری
<p>بچه همدانه با این‌که از حدود ۲۰ سالگی تهرونه. چه شفاف با گویش همدانی حرف می‌زد. با یکی از زیباترین گویش‌های این سرزمین، سرشار از همون اصالت‌ها و ریشه‌هاست. چقدر مهربانانه ما را پذیرفت و همدلانه با ما سخن گفت و چون در استان ذی‌الحجه بودیم روی سخن رو با گرای حجاز نیوی تنظیم کردیم. سر آخر حاج‌آقا سلطانی با شگفتگی ویژه‌ای به خاطر دوره‌کردن و یادآورد تجربه آسمانی حج، باگویش همدانی گفتن:</p> <p>بیوین ما ره به‌گفتن چه چیزای وادار کردی!</p> <p>درباره کارنامه حرفه‌ای مجری پیشکسوت صداوسیما، حسن سلطانی کافیه جست‌وجویی بفرمایین. رشحاتی از شمیم جایگاه حرفه‌ای ایشان به‌ویژه کوشش‌های دینی مذهبی‌شان در اینترنت می‌درخشه.</p> <p>راستی! پیش از اینترنت، مرجع رسمی اطلاع‌رسانی، یکی همین خبر صداوسیما بود. ۲۵ سال گوینده خبر آن هم جوان و جوای نام به گفته خود استاد سلطانی: «اگر نبود توصیه‌ها و درس‌های استادان این رشته و استادان اخلاقی که توفیق آشنایی‌شون دست داد، ای بسا که چنان شهرتی، موجبات ضلالت و گمراهی اخلاقی رو برای ما به‌همراه داشت اما...» «بقیه در متن مصاحبه؛ یاغلی!</p>	<p>روزنانه‌نگار</p>

<p>کنند. شب به شما اجازه میده خلوت داشته‌باشی.</p> <p>❗ بیداری و خلوت هدفمند؟</p> <p>بیداری‌ای که با اذان صبح دچار غم شادی بشیم. غم آن‌که شب و خلوت سپری شد و شادی آن‌که صبح را دیدیم. فرمود ایس صبح بقریب.</p> <p>❗ مجری پیشکسوت، گوینده ارشد، حس برانزنگی میده؟</p> <p>اگه دنبال نفس باشی آره.</p> <p>❗ اگه دنبال اصل باشی؟</p> <p>به اونجا می‌رسی که تا بدانجا رسید داتش من/ که بدانم همی که نادانم.</p> <p>❗ گاهی که یکی بیاد بدون ارشدیت ولی با سوادت رو خوش‌صادتر؟</p> <p>مرد هستی بگی این خیلی بهتر از منه! اگه به این درجه برسی برانزنگی اصیل رو داری.</p> <p>❗ از دوستان همکار همدل همراه؟</p> <p>همدلی نمی‌دونم ولی همراه، به تناسب بله.</p> <p>❗ همکاری که هرگز به چشمش به یادش نیاد کمکی و همراهی‌تون؟</p> <p>عادت‌مه اگه بینم کسی میره و سر راهش چاله‌است، پیش از این‌که تمنا بکنه و بپرسه راهنماییش بکنم، خودم به بهانه میرم سراغ اونا که آغاز راهن، جوانن راجع به فرصت‌ها و چالش‌های این شغل و... قرینه ای... اا... می‌گم و مهم نیست به‌چشمم بیاد، نیاد. قدرانی بکنه، نکنه.</p> <p>❗ همکاری که زیر آب‌تونو؟</p> <p>ان‌شاء... نبوده!</p> <p>❗ همکاری که خودش رو سپر بالاتون کرده‌باشه؟</p> <p>سهریلا خیلی خبر ندارم، اما از لطف و مرحمت دوستان بهره‌مند می‌شم که می‌شه ازش به‌عنوان سپر بلا هم نام برد.</p> <p>❗ پس شما این کار رو کردین؟</p> <p>شاید. امیدوارم کرده باشم. چون پسندیده‌است.</p> <p>❗ بریم سر زندگی؛ زندگی مشترک؟</p> <p>از کدوم منظر.</p> <p>❗ دیدین بانویی مهریه‌اش رو نطلبیده و بخشیده باشه که شما اینجوری بودین؟</p> <p>این نفس قدسی حضرت روح...! ماشین نداشتم از جماران می‌اومدیم تجربه‌ش. عروس و دودام تا کسّی گرفتیم برگردیم منزل مادر خانم که گفتن مهریه‌ام رو حلال کردم.</p> <p>❗ صرّٰه‌العیل معروفی هیدانیا درباری نوبه‌تیزه؟</p> <p>میگن: نوه مغز بادامه.</p> <p>❗ وقتی نوه‌ها دورتون شلوغ‌کاری می‌کنن؟</p> <p>خیلی لذت می‌برم.</p>	<p>کند. شب به شما اجازه میده خلوت داشته‌باشی.</p> <p>❗ بیداری و خلوت هدفمند؟</p> <p>بیداری‌ای که با اذان صبح دچار غم شادی بشیم. غم آن‌که شب و خلوت سپری شد و شادی آن‌که صبح را دیدیم. فرمود ایس صبح بقریب.</p> <p>❗ مجری پیشکسوت، گوینده ارشد، حس برانزنگی میده؟</p> <p>اگه دنبال نفس باشی آره.</p> <p>❗ اگه دنبال اصل باشی؟</p> <p>به اونجا می‌رسی که تا بدانجا رسید داتش من/ که بدانم همی که نادانم.</p> <p>❗ گاهی که یکی بیاد بدون ارشدیت ولی با سوادت رو خوش‌صادتر؟</p> <p>مرد هستی بگی این خیلی بهتر از منه! اگه به این درجه برسی برانزنگی اصیل رو داری.</p> <p>❗ از دوستان همکار همدل همراه؟</p> <p>همدلی نمی‌دونم ولی همراه، به تناسب بله.</p> <p>❗ همکاری که هرگز به چشمش به یادش نیاد کمکی و همراهی‌تون؟</p> <p>عادت‌مه اگه بینم کسی میره و سر راهش چاله‌است، پیش از این‌که تمنا بکنه و بپرسه راهنماییش بکنم، خودم به بهانه میرم سراغ اونا که آغاز راهن، جوانن راجع به فرصت‌ها و چالش‌های این شغل و... قرینه ای... اا... می‌گم و مهم نیست به‌چشمم بیاد، نیاد. قدرانی بکنه، نکنه.</p> <p>❗ همکاری که زیر آب‌تونو؟</p> <p>ان‌شاء... نبوده!</p> <p>❗ همکاری که خودش رو سپر بالاتون کرده‌باشه؟</p> <p>سهریلا خیلی خبر ندارم، اما از لطف و مرحمت دوستان بهره‌مند می‌شم که می‌شه ازش به‌عنوان سپر بلا هم نام برد.</p> <p>❗ پس شما این کار رو کردین؟</p> <p>شاید. امیدوارم کرده باشم. چون پسندیده‌است.</p> <p>❗ بریم سر زندگی؛ زندگی مشترک؟</p> <p>از کدوم منظر.</p> <p>❗ دیدین بانویی مهریه‌اش رو نطلبیده و بخشیده باشه که شما اینجوری بودین؟</p> <p>این نفس قدسی حضرت روح...! ماشین نداشتم از جماران می‌اومدیم تجربه‌ش. عروس و دودام تا کسّی گرفتیم برگردیم منزل مادر خانم که گفتن مهریه‌ام رو حلال کردم.</p> <p>❗ صرّٰه‌العیل معروفی هیدانیا درباری نوبه‌تیزه؟</p> <p>میگن: نوه مغز بادامه.</p> <p>❗ وقتی نوه‌ها دورتون شلوغ‌کاری می‌کنن؟</p> <p>خیلی لذت می‌برم.</p>
--	---



عکس: چاووش هم‌اوانلی



میاد برای این که می‌خواد دیده بشه ظاهرالشکالی هم نیست.

❗ چون نفس آدمی نیاز به جلوه‌گری داره و می‌خواد خودش رو بروز و جلوه‌بده؟

هرچند در مباحث عرفانی توصیه به عدم شهرت شده اما شهرت در نهاد برخی شغل‌ها هست.

❗ وقتی توی ایستگاه یا صف نونوایی شما رو به جمایان؟

ابتدا خوشتون میاد و شاید فکرکنین این منم طاووس علیین شده در حالی‌که این بادکنکه و اصالت نداره. ظاهرش قشنگه باطنش ممکنه براتون مفسده به وجود بیاره سال‌های نخست جوانی خوشتون میاد چون نفس شما راضی میشه.

❗ جدی چرا؟

ممکنه اگه این راه رو درست نری در حوزه تکبر و خودبزربینی بیفتی نیاز داره استاد داشته باشی.

❗ طی این مرحله بی‌مهرمی خضر مکن/ ظلمات است بترس از خطر گمراهی؟

وقتی شناخت پیدا کردی همه طیب‌ا... و به یه و ارادت‌خا رو می‌داری به عهده گوینده و خودت رو به حساب نمیاری.

❗ اگه خودت رو به حساب نیاری و بیاری؟

اگه نیاری که خود را ممین که رستی، به حساب دیگران که بذاری، میگی من فرقی با اون نونوا ندارم میشه فروتنی. اگه خودت رو بیینی که

هوای تازه

بسیار جوان بود که مشرف شد. در ۵ سالگی رویای صادقه دید: «روذخونه‌ای زلال به قول همدانی‌ها مٔ اشک چشم! وسط رود بود. من رفتم و با آوای خوشی اذان گفتم و در دل دشت آوای اذان می‌پیچید. در عالم رویا از این اذان بسیار مشغوف شدم به قول شما. اون سال‌ها به جلسه قرآن و روضه‌ای می‌رفتم و مرد نازنین اهل معرفتی بود. خواهم رو که شنید پیشانی‌ام رو بوسید و گفت شما در جوانی به حج مشرف می‌شی. گفتم آقا هنوز مشهد نرفتم؛ حج؟!»

یه خاطره بگم؛ ایکی از هم‌ولایتی‌ها که خدایش بیامرز حاج ارغوان، مدیر کاروان حج بود. اون زمون ۲۵ ساله بودم و کارمند تلویزیون. استطاعت حج نداشتم. ماه رمضان اومده‌بودن تهران برن سازمان حج و زیارت که رفتم خونه ما. شناسنامه‌ام رو گرفت و گفت ترتیبی میدم برای حج و یه دفعه دیدم مسجد شجره دارم محرم می‌شم. حج با سعی نیست تا که از جانب معشوق نباشد کششی... اماکن متبرک این چنین‌اند باید شما رو بطلین. دوستی دارم که ۹۹ بار حج و عمره مشرف شده.

حج یعنی به دیدار خدای نادیدنی شتافتن. یا مٔن اخفأه لِقُرط نوره! بس که روشنی این چشم‌ها قابلیت دیدنش رو نداره.

در حج، منازل عرفان رو طی می‌کنی؛ نخست آنچه ظاهری‌است رو باید دوربیندازی، لباس و زینت و... حق نداری خیلی کارهای رو ارو انجام بدی؛ حتی حق نداری خودت رو ببینی توی اینه. اینها یعنی همه عمرت خودت رو دیدی. این منم طاووس علیین شده ولی میگه اینارو بذار در کوزه... داره میگه وقتی عزیزکی به بندگی من رو اون‌طور که شایسته‌است به‌جا بیاری؛ یعنی تو رو برای یه جای دیگه آفریدن! برای معرفت شرطش اینه که ملزم به احکام شریعت باشی. اگر نباشی به عرفات، به شناخت نمی‌رسی. وقتی در میقات، مُحرم شدی به خانه آمدی و طواف کردی و... میگه حالا باید بری پشت «ولی» و ایستی، پشت مقام ابراهیم نماز بخوانی. حالا بخوای بری عرفات باید باز محرم بشی. فرمود الحج عرفة. حج به‌طرف عرفة هم به‌طرف. فرمود بالاترین گناه در عرفات اینه که کسی شک بکنه خدا مرا آمرزیده پانه.

شاه و گدا یکسان هستن با تکه‌ای پوشش ندوخته! در این موج عظیم همه‌که تکبیر میگن انگار یک خداست و یک طواف‌کننده با این که هر کس هست و خدای خودش، هیچ‌کس با هیچ‌کس تداخل نداره؛ یا من یبغله سمغ عن سمع. حج مثل اقیانوسه. زمین مکه نخستین سرزمین برگزیده خداست؛ جاییه که به اونجا نظر لطف کرده. نخستین زمینه‌یه که سر از آب به درآورده و گسترده شده (دحوالارض). زمین برگزیده خدا و اولین بناییه که روی زمین به دستور خود خدا ساخته شده‌است. خانه کعبه در پایین‌ترین جای دره‌است؛ یعنی شما همان‌طوری که از بالا پله پله پایین میای از خودت هم مرحله به مرحله فرو میایی تا برسی؛ بتونی برسی به خانه خدا.

هوای لطیف روح افزای بهاریه. یکی میگه این لطافت که میگن چه‌جوریه؟! بهش میگن عالم و آدم و زمین و پرنده و درختان و... این لطافت رو دیدن... نوکیده ندیدی برو! «دیدت» رو عوض کن! اصلا مشام جانت کار نمی‌کنه.

در صحرای عرفات از لطفه آمدن تا رفتن، یک بهجت و شرور و حال نیابشی بهت دست میده که دلت می‌خواد فقط تا صبح روی زمین عرفات قدم بزنی و راه بری. شب تا سحر روی سجاده‌ات دعا کنی.

برای این که خداوند عالمان به آنچه نظر افکنده اونجا بوده که آدم و حوا هم‌دیگه رو پیدا کردن. اونجا بوده که خدا ترک اولای ادم و حوا رو بخشیده و... فقط اونجاست که هرسال هر کس از عرفات به سوی مُزدلقه به سوی مشعر راهی شده مورد رحمت و بخشش خدا قرار گرفته. شما کجای عالم چنین جایی، چنین چیزی رو سراغ داری به جز زیر قش سیدالشهدا؟! آنقدر این سرزمین عرفات، پر نوره پُر بهجت‌ه پرفروغ‌ه!

مثل کسی که در راه دیدار معشوقش هروله‌کنان می‌شتابه. وقتی شما به سوی عرفات میری قرابت به حال دیگه‌است و تغییر کردی. اصلا اون آدم دیروز نیستی البته اینا به‌شرطیه که اونجایی باشی. گاهی هست مادر صحرای عرفات هستیم و ولی در اصل اونجایی نیستیم. گفت: گرد ریمنی چو با منی پیش منی / گر پیش منی چو با منی دریمنی.

اونی که اونجاییه حاضره همه عمرش رو بده و با اون چند ساعت بودن در صحرای عرفات عوضش کنه. حالا که شیدات کرده، بیچاره و عاشقت کرده به قول حافظ: دل از من بُرد و روی از من نهان کرد/ خدایا... مست می‌کنه لایعقل! داری به همه کائنات فخر می‌کنی که من مهمان خود خدا بودم میگه اینچرا رو بگذار و بگذر، بیا مشعرالحرام و تا طلوع آفتاب هم حق نداری از اونجا قدم به بیرون بذاری بری جای دیگه. توی بز بیاون. تاریک، نه چادر نه هیچ اسباب و وسیله و... فکر می‌کنی صحرای قیامت. نزدیک اذان صبح که می‌شه انگاری رستاخیزه که همه برای نماز از خاک پا می‌شن. اا... اکبر!

سپس با برآمدن آفتاب، همه... اکبر لا اله الا... گویان به سوی منامیرن حالا روز عید قربانه. حالا تو کجایی تا شوم من چاکرت؟ حالا می‌خواد بره خودش رو قربانی بکنه که خدا میگه برات خونبها می‌فرستم به‌جای خودت سر ببری. برای این‌که به درجه قربانی برسی باید به شیطان سنگ بزنی بعد همون مویی رو که بهش اون همه می‌نازیدی و روزی چندبار توی آیینه ورائداز و مرتبش می‌کردی، باید با تیغ از ته بزنی. گفت چرا نداره. تو درست وقتی خوشگل خدا می‌شی که اونو رو بیینی و ببیندی که اون می‌بینه و می‌پسند. هرچی رو که اون میگه بیینی تا زبانی عالم بشی بعد روز دوازدهم میگه بی‌پیش ما.

اصلا برعکسه انگار. از اونجا که میایی به خاطر اون همه تجلی و جلوه و دریافت نه تنها دل‌تنگی نمی‌کنی بلکه می‌بینی همه دنبال گرفتن بلیت برگشت‌اند. انگار یکی میگه خوش اومدین خیلی مشرف فرمودین بروید سر زندگی تون.

می‌خواد بگه توی این عالم همه‌چی به آغاز داره و یه انجام. همه‌چی سلسله‌است مرحله به مرحله‌است؛ پله پله تا ملاقات خدا. به راه بادیه رفتن به نوز نخستن‌ن‌اطل! که گر مراد نیابم به قدر وسع بگو شم. هر قدر ای دل که توانی بکوش. مصرع قبلیش چیه...

گرچه وصالش نه به کوشش دهند...